

### توطئه علیه عیسی

<sup>1</sup>و چون عیسی همهٔ این سخنان را به اتمام رسانید، به شاگردان خود گفت: <sup>2</sup>می‌دانید که بعد از دو روز عید فصح است که پسر انسان را تسلیم کرده تا مصلوب گردد. <sup>3</sup>آنگاه رؤسای کهنه و کاتبان و مشایخ قوم در دیوانخانهٔ رئیس کهنه، که قیافا نام، داشت جمع شده، <sup>4</sup>شورا نمودند تا عیسی را به حيله گرفتار ساخته، به قتل رسانند. <sup>5</sup>اما گفتند: نه در وقت عید مبادا آشوبی در قوم بر پا شود.

### تدوین عیسی در بیت عنیا

<sup>6</sup>و هنگامی که عیسی در بیت عنیا در خانهٔ شمعون ابرص شد، <sup>7</sup>زنی با شیشهای عطر گرانها نزد او آمده، چون بنشست بر سر وی ریخت. <sup>8</sup>اما شاگردانش چون این را دیدند، غضب نموده، گفتند: چرا این اسراف شده است؟ زیرا ممکن بود این عطر به قیمت گران فروخته و به فقرا داده شود. <sup>10</sup>عیسی این را درک کرده، بدیشان گفت: چرا بدین زن زحمت می‌دهید؟ زیرا کار نیکو به من کرده است. <sup>11</sup>زیرا که فقرا را همیشه نزد خود دارید اما مرا همیشه ندارید. <sup>12</sup>و این زن که این عطر را بر بدنم مالید، بجهت دفن من کرده است. <sup>13</sup>به شما می‌گویم: هر جایی که در تمام عالم بدین بشارت موعظه کرده شود، کار این زن نیز بجهت یادگاری او مذکور خواهد شد.

### یهودای موافق است از تسلیم عیسی

<sup>14</sup>آنگاه یکی از آن دوازه که به یهودای اسخربوطی مسمی بود، نزد رؤسای کهنه رفته، <sup>15</sup>گفت: مرا چند خواهید داد تا او را به شما تسلیم کنم؟ ایشان سی پاره نقره با وی قرار دادند. <sup>16</sup>و از آن وقت در صد فرصت شد تا او را بدیشان تسلیم کند.

### شام فصح

<sup>17</sup>پس در روز اوّل عید فطیر، شاگردان نزد عیسی آمده، گفتند: کجا می‌خواهی فصح را آماده کنیم تا بخوری؟ <sup>18</sup>گفت: به شهر، نزد فلان کس رفته، بدو گوید: استاد می‌گوید وقت من نزدیک شد و فصح را در خانهٔ تو با شاگردان خود صرف می‌نمایم. <sup>19</sup>شاگردان چنانکه عیسی ایشان را امر فرمود کردند و فصح را مهیا ساختند.

<sup>20</sup>چون وقت شام رسید با آن دوازه بنشست. <sup>21</sup>

<sup>1</sup>And it came to pass, when Jesus had finished all these sayings, he said unto his disciples, <sup>2</sup>Ye know that after two days is the feast of the passover, and the Son of man is betrayed to be crucified. <sup>3</sup>Then assembled together the chief priests, and the scribes, and the elders of the people, unto the palace of the high priest, who was called Caiaphas, <sup>4</sup>And consulted that they might take Jesus by subtilty, and kill him. <sup>5</sup>But they said, Not on the feast day, lest there be an uproar among the people. <sup>6</sup>Now when Jesus was in Bethany, in the house of Simon the leper, <sup>7</sup>There came unto him a woman having an alabaster box of very precious ointment, and poured it on his head, as he sat at meat. <sup>8</sup>But when his disciples saw it, they had indignation, saying, To what purpose is this waste? <sup>9</sup>For this ointment might have been sold for much, and given to the poor. <sup>10</sup>When Jesus understood it, he said unto them, Why trouble ye the woman? for she hath wrought a good work upon me. <sup>11</sup>For ye have the poor always with you; but me ye have not always. <sup>12</sup>For in that she hath poured this ointment on my body, she did it for my burial. <sup>13</sup>Verily I say unto you, Whosoever this gospel shall be preached in the whole world, there shall also this, that this woman hath done, be told for a memorial of her. <sup>14</sup>Then one of the twelve, called Judas Iscariot, went unto the chief priests, <sup>15</sup>And said unto them, What will ye give me, and I will deliver him unto you? And they covenanted with him for thirty pieces of silver. <sup>16</sup>And from that time he sought opportunity to betray him. <sup>17</sup>Now the first day of the feast of unleavened

وقتی که ایشان غذا می‌خوردند، او گفت: هرآینه به شما می‌گویم: که یکی از شما مرا تسلیم می‌کند! <sup>22</sup> پس بغایت غمگین شده، هر یک از ایشان به وی سخن آغاز کردند که: خداوند آیا من آم؟ <sup>23</sup> او در جواب گفت: آنکه دست با من در قاب فرو برد، همان کس مرا تسلیم نماید! <sup>24</sup> هرآینه پسر انسان به همانطور که درباره او مکتوب است رحلت می‌کند. لیکن وای بر آنکسی که پسر انسان بدست او تسلیم شود! آن شخص را بهتر بودی که تولد نیافتی! <sup>25</sup> و یهویدا که تسلیم کننده وی بود، به جواب گفت: ای استاد آیا من آم؟ به وی گفت: تو خود گفتی!

<sup>26</sup> و چون ایشان غذا می‌خوردند، عیسی نان را گرفته، برکت داد و پاره کرده، به شاگردان داد و گفت: بپذیرید و بخورید، این است بدن من. <sup>27</sup> و پیاله را گرفته، شکر نمود و بدیشان داده، گفت: همه شما از این بنوشید، زیرا که این است خون من در عهد جدید که در راه بسیاری بجهت آمرزش گناهان ریخته می‌شود. <sup>29</sup> اما به شما می‌گویم: که بعد از این از میوه مؤ دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در ملکوت پدر خود، تازه آشامم. <sup>30</sup> پس تسبیح خواندند و به سوی کوه زیتون روانه شدند.

### پیشگویی عیسی انکار پطرس

<sup>31</sup> آنگاه عیسی بدیشان گفت: همه شما امشب درباره من لغزش می‌خورید چنانکه مکتوب است: که شبان را می‌زنم و گوسفندان گله پراکنده می‌شوند. <sup>32</sup> لیکن بعد از برخاستنم، پیش از شما به جلیل خواهم رفت. <sup>33</sup> پطرس در جواب وی گفت: هرگاه همه درباره تو لغزش خورند، من هرگز نخورم. <sup>34</sup> عیسی به وی گفت: هرآینه به تو می‌گویم: که در همین شب قبل از بانگ زدن خروس، سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد! <sup>35</sup> پطرس به وی گفت: هرگاه مردنم با تو لازم شود، هرگز تو را انکار نکنم. و سایر شاگردان نیز همچنان گفتند.

### دعای عیسی در باغ جتسمانی

<sup>36</sup> آنگاه عیسی با ایشان به موضعی که مسمی به جتسمانی بود رسیده، به شاگردان خود گفت: در اینجا بنشینید تا من رفته، در آنجا دعا کنم. <sup>37</sup> و پطرس و دو پسر زیدی را برداشته، بی‌نهایت غمگین و دردناک شد. <sup>38</sup> پس بدیشان گفت: تفس من از غایت الم

bread the disciples came to Jesus, saying unto him, Where wilt thou that we prepare for thee to eat the passover? <sup>18</sup> And he said, Go into the city to such a man, and say unto him, The Master saith, My time is at hand; I will keep the passover at thy house with my disciples. <sup>19</sup> And the disciples did as Jesus had appointed them; and they made ready the passover. <sup>20</sup> Now when the even was come, he sat down with the twelve. <sup>21</sup> And as they did eat, he said, Verily I say unto you, that one of you shall betray me. <sup>22</sup> And they were exceeding sorrowful, and began every one of them to say unto him, Lord, is it I? <sup>23</sup> And he answered and said, He that dippeth his hand with me in the dish, the same shall betray me. <sup>24</sup> The Son of man goeth as it is written of him: but woe unto that man by whom the Son of man is betrayed! it had been good for that man if he had not been born. <sup>25</sup> Then Judas, which betrayed him, answered and said, Master, is it I? He said unto him, Thou hast said. <sup>26</sup> And as they were eating, Jesus took bread, and blessed it, and brake it, and gave it to the disciples, and said, Take, eat; this is my body. <sup>27</sup> And he took the cup, and gave thanks, and gave it to them, saying, Drink ye all of it; <sup>28</sup> For this is my blood of the new testament, which is shed for many for the remission of sins. <sup>29</sup> But I say unto you, I will not drink henceforth of this fruit of the vine, until that day when I drink it new with you in my Father's kingdom. <sup>30</sup> And when they had sung an hymn, they went out into the mount of Olives. <sup>31</sup> Then saith Jesus unto them, All ye shall be offended because of me this night: for it is written, I

مشرف به موت شده است. در اینجا مانده با من بیدار باشید.<sup>39</sup> پس قدری پیش رفته، به روی در افتاد و دعا کرده، گفت: ای پدر من، اگر ممکن باشد این پیاله از من بگذرد؛ لیکن نه به خواهش من، بلکه به اراده تو.<sup>40</sup> و نزد شاگردان خود آمده، ایشان را در خواب یافت. و به پطرس گفت: آیا همچنین نمی‌توانستید یک ساعت با من بیدار باشید؟<sup>41</sup> بیدار باشید و دعا کنید تا در معرض آزمایش نیفتید! روح راغب است، لیکن جسم ناتوان.<sup>42</sup> و بار دیگر رفته، باز دعا نموده، گفت: ای پدر من، اگر ممکن نباشد که این پیاله بدون نوشیدن از من بگذرد، آنچه اراده تو است بشود.<sup>43</sup> و آمده، باز ایشان را در خواب یافت زیرا که چشمان ایشان سنگین شده بود.<sup>44</sup> پس ایشان را ترک کرده، رفت و دفعه سوم به همان کلام دعا کرد.<sup>45</sup> آنگاه نزد شاگردان آمده، بدیشان گفت: مابقی را بخوابید و استراحت کنید؟ الحال ساعت رسیده است که پسر انسان به دست گناهکاران تسلیم شود.<sup>46</sup> برخیزید برویم! اینک، تسلیم کننده من نزدیک است.

#### دستگیری عیسی

<sup>47</sup> و هنوز سخن می‌گفت، که ناگاه یهودا که یکی از آن دوازه بود با جمعی کثیر با شمشیرها و چوبها از جانب رؤساء کهنه و مشایخ قوم آمدند.<sup>48</sup> و تسلیم کننده او بدیشان نشانی داده، گفته بود: هر که را بوسه زنم، همان است. او را محکم بگیرید.<sup>49</sup> در ساعت نزد عیسی آمده، گفت: سلام یا سیّدی! و او را بوسید.<sup>50</sup> عیسی وی را گفت: ای رفیق، از بهر چه آمدی؟ آنگاه پیش آمده، دست بر عیسی انداخته، او را گرفتند.<sup>51</sup> و ناگاه یکی از همراهان عیسی دست آورده، شمشیر خود را از غلاف کشیده، بر غلامکاهن اعظمزد و گوشش را از تن جدا کرد.<sup>52</sup> آنگاه عیسی وی را گفت: شمشیر خود را غلاف کن، زیرا هر که شمشیر گیرد، به شمشیر هلاک گردد.<sup>53</sup> آیا گمان می‌بری که نمی‌توانم الحال از پدر خود درخواست کنم که زیاده از دوازه فوج از ملائکه برای من حاضر سازد؟<sup>54</sup> لیکن در این صورت کتب چگونه تمام گردد که همچنین می‌بایست بشود؟

<sup>55</sup> در آن ساعت، به آن گروه گفت: گویا بر دزد بجهت گرفتن من با تیغها و چوبها بیرون آمدید! هر روز با شما در معبد نشست، تعلیم می‌دادم و مرا

will smite the shepherd, and the sheep of the flock shall be scattered abroad.<sup>32</sup> But after I am risen again, I will go before you into Galilee.<sup>33</sup> Peter answered and said unto him, Though all men shall be offended because of thee, yet will I never be offended.<sup>34</sup> Jesus said unto him, Verily I say unto thee, That this night, before the cock crow, thou shalt deny me thrice.<sup>35</sup> Peter said unto him, Though I should die with thee, yet will I not deny thee. Likewise also said all the disciples.<sup>36</sup> Then cometh Jesus with them unto a place called Gethsemane, and saith unto the disciples, Sit ye here, while I go and pray yonder.<sup>37</sup> And he took with him Peter and the two sons of Zebedee, and began to be sorrowful and very heavy.<sup>38</sup> Then saith he unto them, My soul is exceeding sorrowful, even unto death: tarry ye here, and watch with me.<sup>39</sup> And he went a little farther, and fell on his face, and prayed, saying, O my Father, if it be possible, let this cup pass from me: nevertheless not as I will, but as thou wilt.<sup>40</sup> And he cometh unto the disciples, and findeth them asleep, and saith unto Peter, What, could ye not watch with me one hour?<sup>41</sup> Watch and pray, that ye enter not into temptation: the spirit indeed is willing, but the flesh is weak.<sup>42</sup> He went away again the second time, and prayed, saying, O my Father, if this cup may not pass away from me, except I drink it, thy will be done.<sup>43</sup> And he came and found them asleep again: for their eyes were heavy.<sup>44</sup> And he left them, and went away again, and prayed the third time, saying the same words.<sup>45</sup> Then cometh he to his

نگرفتید.<sup>56</sup> لیکن این همه شد تا کتب انبیا تمام شود. در آن وقت جمیع شاگردان او را واگذارده، بگریختند.

### عیسی در حضور شواری یهود

<sup>57</sup> و آنانی که عیسی را گرفته بودند، او را نزد قیافا رئیس کهنه جایی که کاتبان و مشایخ جمع بودند، بردند.<sup>58</sup> اما پطرس از دور در عقب او آمده، به خانه رئیس کهنه در آمد و با خادمان بنشست تا انجام کار را ببیند.<sup>59</sup> پس رؤسای کاهنانو مشایخ و تمامی اهل شورا طلب شهادت دروغ بر عیسی می‌کردند تا او را بقتل رسانند،<sup>60</sup> لیکن نیافتند. با آنکه چند شاهد دروغ پیش آمدند، هیچ نیافتند. آخر دو نفر آمده،<sup>61</sup> گفتند: این شخص گفت: می‌توانم معبد خدا را خراب کنم و در سه روزش بنا نمایم.<sup>62</sup> پس رئیس کاهنه برخاسته، بدو گفت: هیچ جواب نمی‌دهی چیست که اینها بر تو شهادت می‌دهند؟<sup>63</sup> اما عیسی خاموش ماند! تا آنکه رئیس کاهنه روی به وی کرده، گفت: تو را به خدای حقی قسم می‌دهم ما را بگو که: تو مسیح پسر خدا هستی یا نه؟<sup>64</sup> عیسی به وی گفت: تو گفتی! و نیز شما را می‌گویم: بعد از این پسر انسان را خواهید دید که بر دست راست قوت نشسته، بر ابرهای آسمان می‌آید!<sup>65</sup> در ساعت رئیس کاهنه رخت خود را چاک زده، گفت: کفر گفت! دیگر ما را چه حاجت به شهود است؟ الحال کفرش را شنیدید!<sup>66</sup> چه مصلحت می‌بینید؟ ایشان در جواب گفتند: مستوجب قتل است!<sup>67</sup> آنگاه آب دهان بر رویش انداخته، او را طپانچه می‌زدند و بعضی سیلی زده،<sup>68</sup> می‌گفتند: ای مسیح، به ما نبوت کن! کیست که تو را زده است؟

### انکار پطرس

<sup>69</sup> اما پطرس در ایوان بیرون نشسته بود که ناگاه کنیزی نزد وی آمده، گفت: تو هم با عیسی جلیلی بودی!<sup>70</sup> او روبروی همه انکارنموده، گفت: نمی‌دانم چه می‌گویی!<sup>71</sup> و چون به دهلز بیرون رفت، کنیزی دیگر او را دیده، به حاضرین گفت: این شخص نیز از رفقای عیسی ناصری است!<sup>72</sup> باز قسم خورده، انکار نمود که این مرد را نمی‌شناسم.<sup>73</sup> بعد از چندی، آنانی که ایستاده بودند پیش آمده، پطرس را گفتند: البته تو هم از اینها هستی زیرا که لهجه تو بر تو دلالت می‌نماید!<sup>74</sup> پس آغاز لعن کردن و قسم خوردن نمود

disciples, and saith unto them, Sleep on now, and take your rest: behold, the hour is at hand, and the Son of man is betrayed into the hands of sinners.<sup>46</sup> Rise, let us be going: behold, he is at hand that doth betray me.<sup>47</sup> And while he yet spake, lo, Judas, one of the twelve, came, and with him a great multitude with swords and staves, from the chief priests and elders of the people.<sup>48</sup> Now he that betrayed him gave them a sign, saying, Whomsoever I shall kiss, that same is he: hold him fast.<sup>49</sup> And forthwith he came to Jesus, and said, Hail, master; and kissed him.<sup>50</sup> And Jesus said unto him, Friend, wherefore art thou come? Then came they, and laid hands on Jesus, and took him.<sup>51</sup> And, behold, one of them which were with Jesus stretched out his hand, and drew his sword, and struck a servant of the high priest's, and smote off his ear.<sup>52</sup> Then said Jesus unto him, Put up again thy sword into his place: for all they that take the sword shall perish with the sword.<sup>53</sup> Thinkest thou that I cannot now pray to my Father, and he shall presently give me more than twelve legions of angels?<sup>54</sup> But how then shall the scriptures be fulfilled, that thus it must be?<sup>55</sup> In that same hour said Jesus to the multitudes, Are ye come out as against a thief with swords and staves for to take me? I sat daily with you teaching in the temple, and ye laid no hold on me.<sup>56</sup> But all this was done, that the scriptures of the prophets might be fulfilled. Then all the disciples forsook him, and fled.<sup>57</sup> And they that had laid hold on Jesus led him away to Caiaphas the high priest, where the

که این شخص را نمی‌شناسم. و در ساعت خروس بانگ زد.<sup>75</sup> آنگاه پطرس سخن عیسی را به یاد آورد که گفته بود: قبل از بانگ زدن خروس، سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد. پس بیرون رفته زار زار بگریست.

scribes and the elders were assembled.<sup>58</sup> But Peter followed him afar off unto the high priest's palace, and went in, and sat with the servants, to see the end.<sup>59</sup> Now the chief priests, and elders, and all the council, sought false witness against Jesus, to put him to death;<sup>60</sup> But found none: yea, though many false witnesses came, yet found they none. At the last came two false witnesses,<sup>61</sup> And said, This fellow said, I am able to destroy the temple of God, and to build it in three days.<sup>62</sup> And the high priest arose, and said unto him, Answerest thou nothing? what is it which these witness against thee?<sup>63</sup> But Jesus held his peace. And the high priest answered and said unto him, I adjure thee by the living God, that thou tell us whether thou be the Christ, the Son of God.<sup>64</sup> Jesus saith unto him, Thou hast said: nevertheless I say unto you, Hereafter shall ye see the Son of man sitting on the right hand of power, and coming in the clouds of heaven.<sup>65</sup> Then the high priest rent his clothes, saying, He hath spoken blasphemy; what further need have we of witnesses? behold, now ye have heard his blasphemy.<sup>66</sup> What think ye? They answered and said, He is guilty of death.<sup>67</sup> Then did they spit in his face, and buffeted him; and others smote him with the palms of their hands,<sup>68</sup> Saying, Prophecy unto us, thou Christ, Who is he that smote thee?<sup>69</sup> Now Peter sat without in the palace: and a damsel came unto him, saying, Thou also wast with Jesus of Galilee.<sup>70</sup> But he denied before them all, saying, I know not what thou sayest.<sup>71</sup> And when he was gone out into the porch,

## Matthew 26

another maid saw him, and said unto them that were there, This fellow was also with Jesus of Nazareth.<sup>72</sup> And again he denied with an oath, I do not know the man.<sup>73</sup> And after a while came unto him they that stood by, and said to Peter, Surely thou also art one of them; for thy speech bewrayeth thee.<sup>74</sup> Then began he to curse and to swear, saying, I know not the man. And immediately the cock crew.<sup>75</sup> And Peter remembered the word of Jesus, which said unto him, Before the cock crow, thou shalt deny me thrice. And he went out, and wept bitterly.